

دو فصلنامه فلسفی شناخت، «ص ۲۲۷-۲۶۰»
پژوهشنامه علوم انسانی: شماره ۱/۷۱
پاییز و زمستان ۱۳۹۳، Knowledge, No.71/1

بررسی نقش کردارهای تقسیم‌گر در شکل‌گیری سوژه منقاد در عصر مدرن از نظر فوکو

اصغر واعظی*

عاطفه صاحب‌قدم**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۳/۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۶/۵

چکیده

فوکو بر این باور است که انسان غربی در عصر مدرن تبدیل به سوژه منقاد شده است. وی برای یافتن سازوکارهای شکل‌گیری این سوژه منقاد به سراغ سه شیوه ابژه‌سازی می‌رود. بر طبق تحلیل فوکو، انسان‌ها از طریق سه شیوه ابژه‌سازی، تبدیل به سوژه منقاد می‌شوند. آنچه ما در این مقاله به آن می‌پردازیم، تنها دومین شیوه ابژه‌سازی انسان است که مربوط به کردارهای تقسیم‌گر می‌شود. ما قصد داریم نقش این کردارها را در چگونگی شکل‌گیری سوژه منقاد بررسی نماییم. در این راستا پس از مقدمه‌ای کوتاه، در بخش اول مقاله، منظور فوکو از کردارهای تقسیم‌گر توضیح داده می‌شود و سپس در بخش‌های دوم و سوم، دو نمونه از مثال‌های فوکو از کردارهای تقسیم‌گر و نقش آنها در چگونگی شکل‌گیری سوژه منقاد به تفصیل تشریح می‌گردد. کردارهای تقسیم‌گر مجنون/عقل در بخش دوم با تمرکز بر نهاد تیمارستان و کردارهای تقسیم‌گر بزهارکار/بهنجار در بخش سوم با تمرکز بر نهاد زندان بیان می‌شود.

واژگان کلیدی: کردارهای تقسیم‌گر، سوژه منقاد، مجنون، بزهارکار، تکنیک، قدرت/دانش.

*. دانشجویار گروه فلسفه دانشگاه شهید بهشتی. آدرس الکترونیک:

A_vaezi@sbu.ac.ir

** کارشناس ارشد رشته فلسفه، دانشگاه شهید بهشتی. آدرس الکترونیک:

atfsahebgadam@gmail.com

مقدمه

مسأله سوژه و سوژه‌محوری، با ظهور فلسفه جدید و طرح کوگیتوی دکارت آغاز شد و سپس در بستر نهضت روشنگری در قرن هجدهم و نیز در اندیشه مدرن ادامه یافت، تا جایی که به یکی از مهم‌ترین وجوه تمایز تفکر مدرن تبدیل شد. در واقع می‌توان گفت در اندیشه مدرن «سوژه یا فرد به عنوان محور و مصدر خودآیین، خردورز، حاکم بر خویشتن... خودآگاه و مختار معنا در گستره‌های گوناگونی چون معرفت، سیاست، اخلاق و زیبایی‌شناسی، جایگاهی بلند یافت و مدار و محور عالم شد. این سوژه‌محوری البته دست در دست انسان‌گرایی و انسان‌محوری داشت و بنیاد آرمان‌های روشنگری نظیر پیشرفت، عقلانیت، بهبود حال و روز نوع بشر و... را می‌ریخت.»^۱

در قرن بیستم، متفکران و جریان‌های فکری گوناگونی از منظرهای مختلف در این تصور مدرنیته از سوژه و نسبت سوژه با عالم پیرامونش تجدیدنظر کردند و او را از جایگاه بلندی که یافته بود به زیر کشیدند. فوکو از جمله این متفکران است که هم‌چون دشمن سوژه‌محوری و انسان‌گرایی مدرن توصیف می‌شود. وی قصد دارد این تصویر مرسوم و جاافتاده از انسان مدرن را چون نقابی از چهره‌اش بردارد و مجدداً در مورد وضعیت انسان در عصر حاضر پژوهش کند.

تحلیل‌های فوکو نشان می‌دهد که وی وضعیت انسان را در یک جغرافیای مشخص، یعنی در کشورهای اروپایی عموماً توسعه یافته، و در یک دوره زمانی معین، یعنی در عصر مدرن، بررسی می‌کند. عصر مدرن مورد نظر فوکو از حدود اواخر سده هجدهم آغاز می‌شود و تا اواسط سده بیستم نیز ادامه دارد. پس مسأله محوری تحقیقات فوکو، بررسی وضعیت انسان مدرن غربی است؛ انسانی که به بیان وی بدل به سوژه منقاد شده است.

فوکو قصد دارد انسان‌های مدرن غربی را از خواب انسان‌شناختی^۲ بیدار کند. به زعم وی، با این بیداری است که آدمیان از سوژه‌شدگی رهایی می‌یابند. اما این سوژه‌شدگی چیست که فوکو قصد رهایی از آن را دارد؟ وی هدف اصلی پژوهش‌های خود را در طی عمر فلسفی‌اش این‌گونه شرح می‌دهد:

«من در پی تولید تاریخی از شیوه‌های متفاوت سوژه شدن انسان در فرهنگ‌مان

بودم؛ از این دیدگاه، من سه شیوه ابژه کردن را بررسی کرده‌ام که انسان‌ها را به

۱. علیا ۱۳۸۸: ۷۴-۷۵

اصغر واعظی، عاطفه صاحب‌قدم

سوژه بدل می‌کند.» وی در ادامه اذعان می‌کند که «درون‌مایه کلی پژوهش‌هایم نه قدرت، بلکه سوژه است.»^۱

نزد فوکو چنانچه خود صریحاً اعلام می‌کند، «در کلمه "سوژه" دو معنا وجود دارد: سوژه تابع دیگری از طریق کنترل و وابستگی، و سوژه مقید به هویت خویش از طریق آگاهی یا شناخت از خود. در هر دو حالت، این کلمه شکلی از قدرت را القا می‌کند که به انقیاد درمی‌آورد و سوژه-منقاد می‌سازد.»^۲ به طور کلی «شاید بتوان گفت که سوژه فوکویی فاعلی است که در همان حال مفعول نیز هست.»^۳

فوکو در مقاله «سوژه و قدرت» خود برای پاسخ به پرسش‌های «چگونه انسان‌ها در فرهنگ غرب در عصر مدرن تبدیل به سوژه شده‌اند؟ یا سازوکارهای شکل‌گیری سوژه منقادسازی در عصر مدرن چگونه است؟»، سه شیوه ابژه‌سازی را مطرح می‌کند که انسان‌ها از طریق آن به سوژه منقاد بدل شده‌اند.

آنچه در این مقاله به آن پرداخته می‌شود دومین شیوه ابژه‌سازی^۴ انسان است که مربوط به «کردارهای تقسیم‌گر»^۵ می‌شود. فوکو در این باب می‌گوید:

«در دومین بخش از کارم، ابژه کردن سوژه یا در درون خودش تقسیم می‌شود یا از دیگران جدا می‌شود. این فرآیند سوژه را به یک ابژه بدل می‌کند. تقسیم‌بندی میان دیوانه و انسان دارای سلامت روان، میان بیمار و فرد سالم، و میان مجرم و «بچه‌های خوب» مثال‌های این گرایش‌اند.»^۶

پس مسأله اصلی مقاله حاضر این است: «نقش کردارهای تقسیم‌گر در شکل‌گیری سوژه منقاد چیست؟»

۱. کردارهای تقسیم‌گر

منظور از کردارهای تقسیم‌گر، شیوه عمل کردن، طرز کار، روال عملکردها و فرآیندهایی است که افراد را تقسیم‌بندی می‌کند و مرزهایی را میان آنها ترسیم می‌نماید. مرزبندی میان انسان‌ها بر اساس یک تقسیم‌بندی دوتایی یا نوعی تقابل دوگانه انجام می‌پذیرد. این

۱. فوکو ۱۳۹۰: ۴۰۷-۴۰۸

۲. همان: ۴۱۴

۳. خالقی دامغانی ۱۳۸۵: ۲۷۹

4.Objectification

5. dividing practices

۶. فوکو ۱۳۹۰: ۴۰۷

تقسیم‌بندی دوتایی^۱ را می‌توان در مرزبندی میان بهنجار/نابهنجار^۲ صورت‌بندی کرد. قالبی که تقابل‌های دوگانه‌ای مانند عاقل/دیوانه، سالم/بیمار، خطرناک/بی‌خطر را در خود می‌پذیرد. به گفته موری، فوکو «مرزبندی بهنجار و نابهنجار و سنگینی بهنجار بر زمان حال را مسأله‌زا می‌داند و بر آن می‌تازد... او انسان عصر حاضر را به باد تمسخر می‌گیرد، چون در خلوت، گویی برای آخرین بار، از خود می‌پرسد: آیا من بهنجار هستم؟»^۳

رابینو کردارهای تقسیم‌گر را این چنین تعریف می‌کند: «اساساً «کردارهای تقسیم‌گر» شیوه‌های دستکاری‌اند که جمع میان میانجیگری یک علم (یا شبه علم) و کردارهای طرد و کنارگذاری^۴ هستند.»^۵ می‌توان از تعریف ارائه شده توسط رابینو این نتیجه را گرفت که کردارهای تقسیم‌گر، شیوه عملکرد و به طور کلی سازوکار تکنیک‌های قدرت/دانش‌اند.

تکنیک^۶ از جمله واژگانی است که فوکو در این مبحث، بسیار از آن استفاده می‌کند. شاید بتوان گفت تکنیک یا تکنولوژی از مهم‌ترین دستاوردهای ملموس مدرنیته در تمام ابعاد زندگی انسان است. با وجود آگاهی همگان از ابداعات و فناوری‌های مدرنیته در عرصه کشاورزی، صنعتی، اقتصادی و...، شاید عده کمی با تکنولوژی‌های سیاسی و آثار و دگرگونی‌هایی که توسط آن‌ها ایجاد می‌شود، آشنایی داشته باشند. مدرنیته تکنولوژی‌های سیاسی را ابداع کرد، همان‌گونه که تکنولوژی‌های دیگر را نیز ابداع کرد. به گفته فوکو «به موازات اکتشافات و ابداعات تکنیکی بنیادین قرون هفدهم و هجدهم، تکنولوژی جدیدی نیز در اعمال قدرت شکل گرفت... چشم‌گیرترین ویژگی این تکنولوژی‌های جدید قدرت که پس از قرن هفدهم و هجدهم به کار گرفته شدند، عینی و دقیق بودن آن‌هاست... در قرن هفدهم و هجدهم نوعی قدرت به وجود آمد که از طریق تولید اجتماعی و خدمات اجتماعی عمل می‌کرد. مسأله قدرت به کسب خدمات از افراد در بطن زندگی‌شان مربوط می‌شود و در نتیجه یکپارچه‌سازی واقعی و مؤثر قدرت ضرورت یافت. به این معنا که قدرت می‌بایست به بدن‌های افراد، اعمال‌شان، دیدگاه‌ها و شیوه‌های رفتار روزمره‌شان دسترسی پیدا می‌کرد... اما در عین حال، این تکنولوژی‌های جدید قدرت باید با پدیده جمعیت دست و پنجه نرم کنند. در یک کلام، باید انباشت و تراکم انسان‌ها را اداره، کنترل و هدایت کند.»^۷

تکنیک‌ها از نظر فوکو، همچون ابزاری در دست‌ان قدرت‌اند تا به همراهی دانش، انسان

1. binary division

2. normal/abnormal

۳. موری ۱۳۸۸: ۹۷

4. exclusion

5. Rainbow 1984: 8

6. Technique

7. Foucault 1980:124-125

مدرن غربی را به سوژه منقاد بدل سازند.

نقطه آغازین شیوه عملکرد کردارهای تقسیم‌گر یا سازوکار تکنیک‌های قدرت/دانش، عمل جداسازی است:

«ابژه‌سازی افراد که اولاً آن‌ها از توده‌ای نسبتاً نامشخص جدا می‌شوند (مثل جمعیت‌های ولگرد در پاریس در قرن هفدهم) و سپس از جمعیت‌هایی که به طور مقدماتی انتخاب شده‌اند نیز مجدداً جدا می‌گردند (مثل جدایی مجرمان از بخش کارگران)»^۱

این جدایی‌ها و طردهای اولیه، باعث مشخص شدن ابتدایی جمعیت‌های درهم برهم و تاریک توده می‌شود. این انحصار و طرد، افراد را در مکان‌هایی توزیع می‌کند، مثل طرح سراسربین بنتام و در نهادهایی مثل نهاد تیمارستان و زندان جای می‌دهد. در این مکان‌ها و نهادها، رفتار افراد بررسی، ارزیابی، ثبت و ضبط می‌گردد و بر اساس گونه‌های مختلفی که توسط دانش تشخیص داده می‌شود، آن‌ها دسته‌بندی می‌شوند. فهرست این طبقه‌بندی‌ها دائماً در حال افزایش است؛ اسکیزوفرن، دوقطبی، جامعه‌ستیز، همجنس‌خواه و... پس به این طریق طردشدگان تفاوت‌گذاری و نشانه‌گذاری شده و به آن‌ها فردیت داده می‌شود؛

«علوم انسانی تصویری از سرشت بهنجار و رفتار بهنجار آدمی (روانی، فیزیکی، اجتماعی) ارائه می‌کند. این علوم برداشتی از امر بهنجار در تمامی وجوه زندگی‌مان عرضه می‌کند و سپس تمامی رفتارهای بشر را با آن می‌سنجد. این علوم با تجزیه و تحلیل و ساختن مقوله‌های نابهنجار، وظیفه بهنجارسازی را انجام می‌دهند. چنانچه واجد یکی از این نابهنجاری‌ها یا مشکلات دیگر باشیم می‌توانیم به یکی از متخصصان علوم انسانی مراجعه کرده و در یکی از نهادهای آن خود را بهنجار کنیم»^۲

قدرت انضباطی نیز بر این اساس افراد را حبس و بازداشت کرده و بر آن‌ها کنترل و نظارت دارد و تلاش می‌کند تا نابهنجاری‌ها را اصلاح و بازسازی کرده و در نهایت انسان‌های بهنجار بسازد. قدرت، این کار را از طریق تکنیک‌هایی چون کار، نگاه، معاینه و... در نهادهایی مثل تیمارستان و زندان انجام می‌دهد.

فوکو می‌گوید:

«تقسیم‌بندی مداوم بهنجار و نابهنجار که هر فردی در معرض آن قرار دارد تا به [روزگار] ما ادامه یافته است، آن هم از رهگذر به کار بستن نشانه‌گذاری دوتایی... وجود مجموعه کاملی از تکنیک‌ها و نهادها برای سنجش و کنترل و اصلاح فردهای

نابهنجار تدابیر انضباطی را به کار می‌اندازد... تمامی سازوکارهای قدرت که هنوز هم در روزگار ما حول فرد نابهنجار هم برای نشانه‌گذاری و هم برای اصلاح او استقرار یافته‌اند، ترکیبی از همین دو شکل‌اند که دورادور از آن‌ها مشتق شده‌اند.^۱ پس کردارهای تقسیم‌گر با تعریف دیگری و طرد آن، در تقابل با آن هویتی را تعریف می‌کنند و علوم انسانی با ارائه و معرفی رفتارهای بهنجار در تمام عرصه‌های زندگی، انسان‌ها را متفرد می‌سازد و به هر کدام از آن‌ها هویتی می‌دهد. هم‌چنین افراد حاشیه‌ای نظیر مجنون و مجرم نیز تحت انقیاد دیگری عاقل و بهنجار قرار می‌گیرند. با این توضیحات معلوم می‌شود که چگونه افراد انسانی از طریق ابژه شدن کردارهای تقسیم‌گر، در معرض تقابل‌های دوگانه قرار می‌گیرند و با طرد و تفاوت‌گذاری و منفردسازی توسط تکنیک‌های قدرت/دانش محاصره می‌شوند و همچون موضوعی برای دستکاری لحاظ می‌گردند که در جهت بهنجار شدن می‌بایست اصلاح شوند و در نهایت سوژه شده و تحت سلطه و انقیاد درمی‌آیند.

پس در مورد «کردارهای تقسیم‌گر به طور کلی گفته می‌شود که [آن‌ها] تکنیک‌های سلطه‌اند و عمدتاً در مورد جمعیت‌های ولگرد، طبقات کارگر، کسانی که به عنوان گروه‌های حاشیه‌ای معرفی می‌شوند و... به کار گرفته می‌شوند»^۲ هرچند افراد حاشیه‌ای چون دیوانگان و بزهکاران بیشتر در معرض این تکنیک‌های سلطه قرار دارند اما «هر فرد دیگری که بهنجار باشد به طور غیرمستقیم در معرض تمایز متقابل با آن‌ها قرار می‌گیرد. انقیاد از طریق «کردارهای تقسیم‌گر» عمل می‌کند»^۳ افراد نیز در سوژه و منقاد شدن خود، در موقعیت انفعالی و تحمیلی قرار دارند.

۲. کردارهای تقسیم‌گر مجنون/عاقل و شکل‌گیری سوژه منقاد

به نظر فوکو یکی از مهم‌ترین تقابل‌های دوگانه‌ای که تکنیک‌های قدرت/دانش سعی دارند با ابژه‌سازی و مرزبندی میان افراد، آن‌ها را تحت سلطه و انقیاد درآورند، تقابل دوگانه مجنون/عاقل است. جنون و دیوانگی «یکی از شرایط امکان توجه معاصر به سوژکتیویته فرد است. دیوانگی صرفاً یکی از ابزارهای سوژه مدرن است»^۴ لذا از طریق مسأله جنون بود که سوژه مدرن به منزله موجودیتی قابل شناخت درآمد و هم‌چنین اداره و کنترل

۱. فوکو ۱۳۸۸: ۲۴۸

2. Rainbow 1984: 11

۴. میلر ۱۳۸۴: ۱۲۵

۳. سایمونز ۱۳۹۰: ۷۳

اصغر واعظی، عاطفه صاحب‌قدم

جمعیت‌ها نیز میسر گردید. به این ترتیب به واسطه انتشار این تکنیک‌ها در پیکر اجتماع، افراد انسانی در جوامع مدرن در دو طیف مجنون و عاقل تقسیم‌بندی شدند. در بخش قبل گفته شد که شیوه عملکرد کردارهای تقسیم‌گر در ابتدا به این طریق است که یک سری جدایی‌ها و طردهای اولیه‌ای میان افراد صورت می‌گیرد که باعث مشخص شدن ابتدایی جمعیت‌های درهم برهم و تاریک توده می‌شود. فوکو از مجموعه کردارها، روش‌ها، ابزارها و فرآیندهایی یاد می‌کند که از طریق آن به دُور خرد حصارهای کشیده می‌گردد و «دیوانه به عنوان «غیر» تقسیم می‌شود و با این تقسیم‌بندی، دیوانه در مقابل عقل قرار گرفته و برای اولین بار از زندگی روزمره بیرون کشیده می‌شود.»^۱

فوکو در مرحله اولیه طرد و جدایی دیوانگان به همراه گروه‌های دیگری چون ساده‌لوحان، می‌خوارگان، عیاشان، تبهکاران، بینوایان و معلولین ذهنی را در زمینه‌های فلسفی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی مورد بحث قرار می‌دهد.

در زمینه طرد فلسفی، فوکو این روند جداسازی یا غیریت‌سازی میان عقل و جنون را با تفسیری از کتاب «تأملات» دکارت ارائه می‌دهد. دکارت در مسیر شک، در کنار رؤیاهای صورت‌های خطای ذهنی، فریب حواس، با جنون هم مواجه می‌شود.^۲ بر طبق تفسیر فوکو، شیوه برخورد دکارت با جنون متفاوت با شیوه برخورد او با رؤیا و خطا است، زیرا بر رؤیا و توهم و خطا می‌توان سرانجام غلبه کرد اما جنون به طور کلی از دایره عقل کنار گذاشته می‌شود. بنابراین «منی که فکر می‌کنم امکان ندارد دیوانه باشم... ناممکن بودن دیوانگی است که جنون‌آمیز نبودن تفکر را ضمانت می‌کند. این نه برای موضوع تفکر، که برای سوژه‌ای که فکر می‌کند امری ضروری است... [در واقع] نمی‌توانیم حتی در فکر، فرض کنیم دیوانه‌ایم، زیرا جنون وضعیت امتناع تفکر است... [به عبارت دیگر] سوژه‌ای که شک می‌کند جنون را اساساً منتفی می‌داند.»^۳

به گفته فوکو، طرد سیاسی، در سال ۱۶۵۶ با تأسیس بیمارستان عمومی پاریس به دستور پادشاه فرانسه صورت گرفت که امکان جدایی و طرد دیوانگان را - به همراه دیگر گروه‌ها چون عیاشان، تبهکاران، بینوایان، معلولین ذهنی و... - از عقلا هموار و میسر ساخت. این‌گونه بود که در طول سده هفدهم، مراکز وسیع اقامت اجباری تأسیس شد.

فوکو طرد اجتماعی طیف افرادی که در آن زمان حبس می‌شدند را با نشان دادن اهمیت

۲. دکارت ۱۳۸۵: ۳۰

۱. خالقی دامغانی: ۲۸۱

۳. فوکو ۱۳۸۸: ۲-۳

مسأله «نظم» در آن زمان توضیح می‌دهد. هر کسی که مضر به حال جامعه تشخیص داده می‌شد، در مراکز اقامت اجباری جای می‌گرفت. مراد از طرد اقتصادی، جمع‌آوری عناصر غیرمولد در سطح شهرها و به کار اجباری واداشتن آنها بود. و در نهایت منظور از طرد اخلاقی، ایجاد مرزبندی میان ارزش اخلاقی کار و ضدازش تنبلی و بیکارگی بود.^۱

در سده هفدهم و هجدهم حبس افراد ادامه داشت، اما در این میان به تدریج دیوانگی معنا و مضمون منفی پیدا کرد، چون دیوانه قادر به کار کردن نبود و آداب عمومی را هم رعایت نمی‌کرد. این، یکی از عواملی بود که منجر به فرآیند تهیه و تدارک برنامه معین و جداگانه‌ای برای دیوانگان در طول سده هجدهم شد. دیوانه کم‌کم از سایر گروه‌های ناموجه در حبس جدا شد و در دنیای مطرودان محل خاصی برای او در نظر گرفته شد و نحوه برخورد با او از بقیه متمایز گردید. در واقع دیوانگی به موضوعی برای نمایش تبدیل شد. جنون در پشت میله‌ها، زیر سلطه نگاه عقل و در معرض دید اجتماع قرار گرفت.^۲

طبق تحلیل فوکو، مرحله دوم طرد جنون در حدود نیمه دوم سده هجدهم رخ داد. در این مرحله دیوانگان به تدریج از سایر گروه‌های در حبس جدا شدند. فوکو علت این جدایی را در سه سطح توضیح می‌دهد: پزشکی‌گانه کردن دیوانگی بر پایه «وحشت عظیم» مردم، حرکت نسبتاً سیاسی برخاسته از اعماق مراکز اقامت اجباری و بحران اقتصادی و اجتماعی.

فوکو شرح می‌دهد که در نیمه دوم سده هجدهم، ناگهان وحشتی عظیم در میان مردم شایع شد که از آنچه در آن سوی دیوارهای مراکز اقامت اجباری در جریان بود می‌ترسیدند. این هراس و اضطراب اجتماعی به وجود آمد که مبادا بیماری‌ها و عفونت‌های زندان و هوای مسموم آن‌جا تهدیدی متوجه اجتماعات همجوار محبس‌ها باشد. بنابراین ترس از تباهی و آلودگی، شرایطی را فراهم ساخت تا دنیای بی‌عقلی با جهان پزشکی و تصور بیماری درهم آمیزد. اما در واقع این ورود و کمک پزشکان، به خاطر ترس جامعه از آلودگی‌های مراکز حبس و سرایت آن به بیرون بود، نه کمک خیرخواهانه به جدایی و سلامت دیوانگان.^۳

علت دیگری که فوکو برای مرحله دوم طرد جنون شرح می‌دهد مربوط به حرکتی است که درون فضای حبس روی داد. در قرن هجدهم اعتراضات شدیدی از جانب خود محبوسان

۱. برای مطالعه بیشتر در زمینه طرد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی رجوع کنید به: تاریخ جنون در عصر کلاسیک، میشل فوکو، فاطمه ولیانی، انتشارات هرمس، چاپ هفتم ۱۳۸۸، صص ۴۹-۷۵
۲. اسمارت ۱۳۸۵: ۲۵-۲۶
۳. فوکو ۱۳۸۸: ۱۹۰-۱۹۵

اصغر واعظی، عاطفه صاحب‌قدم

و بزهداران برجسته علیه مراکز اقامت اجباری صورت پذیرفت که مجاورت خود را با دیوانگان، ابزاری برای ترس و تحقیر زندانیان عاقل می‌دانستند. این اعتراضات در آمیختگی دیوانگان و عاقلان را مورد نظر داشت، اما به اصل حبس دیوانگان خدشه‌ای وارد نکرد.^۱ سطح سوم مربوط به بحران اقتصادی و اجتماعی در آن زمان است. در این سطح اعتراضات اساساً متوجه نفس وجود مراکز اقامت اجباری بود. طبق تحلیل فوکو، در قرن هجدهم به بعد، با روی کار آمدن صنعت جدید، جمعیت از منابع ثروت تلقی شد. به همین دلیل فقرا که قبلاً در اقتصاد جایی نداشتند به عنوان نیروی کار ارزان مجدداً به صحنه اجتماع بازگشتند. از همین رو، در مراکز حبس، دیوانه که قادر به کار کردن و بازگشتن به چرخه اقتصاد نبود، هر چه بیشتر تنها شد.^۲

در حدود انقلاب فرانسه، مراکز اقامت اجباری منحل و بسته شدند. به نظر فوکو، دیوانه از سیاهچال و غل و زنجیر آزاد شده بود اما اسارتی به مراتب سخت‌تر در انتظار دیوانه بود. اسارتی که دیوانه را «در انقیاد این قدرت مبهم و اسرارآمیز نگه می‌داشت»^۳ بنا به تحلیل فوکو، بعد از انقلاب فرانسه، ناگهان نظام نوین حبس و نگهداری پدید آمد که شیوه خاصی برای طرد و حذف دیوانگان در پی داشت. در این مرحله جنون به طور کامل از دیگر گروه‌های محبوس جدا و طرد شد. این تغییر و شیوه‌های برخورد که دقیق‌تر و زیرکانه‌تر بودند، همراه با پیدایش تیمارستان صورت گرفتند. در این دوره تا سراسر قرن نوزدهم، دیوانه درون تیمارستان جای گرفت و از روش‌های درمان و معالجه برخوردار شد. در واقع، دیوانگی در عصر مدرن، به بیماری یا ناهنجاری روانی تبدیل شد که به معاینه، تشخیص پزشک و روان‌پزشک و درمان نیاز داشت. به این طریق جنون موضوع نگاه پزشکی و روان‌پزشکی و علم روانشناسی شد.

در نهاد تیمارستان از طریق تکنیک‌های قدرت/دانش با ابرژه کردن افراد، رفتار آن‌ها ثبت و ضبط شده و مورد بررسی و ارزیابی مداوم قرار می‌گرفت. دیوانگان بر اساس گونه‌های مختلفی که توسط روان‌شناسان و روان‌پزشکان تشخیص داده می‌شد، تفاوت‌گذاری و نشانه‌گذاری شده و در مقولات و دسته‌بندی‌هایی جای می‌گرفتند و در نتیجه به آن‌ها هویت و فردیتی خاص اعطا می‌شد. همچنین حبس این‌گونه افراد در نهاد تیمارستان با اعمال کنترل و نظارت همراه می‌شد تا ناهنجاری‌های آنان مورد اصلاح و بازسازی

۱. همان: ۲۱۷-۲۲۱

۲. همان: ۲۲۲-۲۲۶

۳. همان: ۲۲۸

قرار گرفته و در نهایت از آن‌ها انسان‌هایی عاقل و بهنجار ساخته شود. به این ترتیب دیوانگان از طریق ابژه شدن، توسط تکنیک‌های قدرت/دانش محاصره و به موضوعی برای دستکاری تبدیل شدند. آن‌ها از این طریق به سوژه منقاسازی شده تبدیل گردیدند و تحت سلطه و انقیاد دیگری عاقل و بهنجار درآمدند.

فوکو این روش‌ها و فرآیندها را با تحلیل سازوکار دو تیمارستان توک و پینل پی می‌گیرد. بنا به تحلیل فوکو، سازوکار تیمارستان توک شامل مجموعه دقیق و پیچیده‌ای از آیین‌ها و روش‌ها اعمال می‌شد که می‌توان در ابتدا به طور خلاصه این‌گونه در موردشان توضیح داد: دیوانه در تیمارستان توک از طریق دو تکنیک کار و مشاهده (نگاه)، به ابژه‌ای برای خود و دیگران تبدیل می‌شد. فوکو در بندی مهم، این سازوکار نهاد تیمارستان توک را این‌گونه شرح می‌دهد:

«...با این خطاکاری، دیوانه ابژه مجازات شد که همواره برای خود و دیگری آسیب‌پذیر بود؛ و [دیوانه] با پذیرش موقعیت‌اش همچون ابژه، [و] با آگاهی از خطاکاری خود، قرار بود که به آگاهی از موقعیت خویش به عنوان سوژه (فاعل) آزاد و مسئول و متعاقباً به خرد برسد. حرکتی که از طریق آن، دیوانه برای دیگری به ابژه تبدیل می‌شد، دیوانه را به آزادی‌اش می‌رساند، در دو زمینه کار و مشاهده (نگاه) متحقق می‌شد.»^۱

تکنیک کار^۲. طبق تحلیل فوکو، آنچه تکنیک کار را مهم می‌ساخت، تولیدات دست بیمار نبود بلکه هدف از کار این بود که از طریق نظم ساعات کاری و ایجاد حس مسئولیت در دیوانه، وی حواس خود را معطوف کار کند و بتواند آن را به نتیجه مطلوبی برساند. پس دیوانه از رهگذر کار کردن تابع نظم و مقررات می‌شد و حس مسئولیت‌پذیری در وجدانش نهادینه می‌گشت.^۳ تکنیک نگاه^۴. منظور توک از نگاه، نگاه یک‌طرفه سلطه‌گرانه عقل و خرد بهنجار است که «نامحسوس‌ترین نشانه‌های جنون» را تحت مراقبت دائمی خود قرار می‌دهد. به گفته فوکو، «این نگاه [مشاهده] در کمین برای کشف هر گونه ناسازگاری، بی‌نظمی و ناشیگری است که امکان دارد دیوانه [با آن] خود را لو دهد.»^۵

بنا به توضیح فوکو، توک برای تحقق تأثیر نگاه، مراسم خاصی برگزار می‌کرد. در

1. Foucault 1965: 247

2. work

۳. فوکو ۱۳۸۸: ۲۴۴

4. Observation

5. Ibid: 249

اصغر واعظی، عاطفه صاحب‌قدم

آسایشگاه وی، اجتماعات و کنفرانس‌های متنوعی تشکیل می‌شد که از بیماران می‌خواستند در این‌گونه گردهمایی‌ها شرکت کنند. هر دیوانه می‌بایست زندگی اجتماعی را با همه شئون و آداب و رسوم‌اش تقلید می‌کرد. به همین دلیل از دیوانه خواسته می‌شد بهترین لباس‌های خود را بر تن کند و با ظاهری آراسته و با رعایت کامل ادب و نزاکت در مراسم شرکت نماید و همه تلاش خود را برای تبعیت از دستورها به کار گیرد. در این‌گونه مراسم، سرپرستان و ناظران آسایشگاه تنها با نگاه رفتار و کردار دیوانه را برانداز می‌کردند و هر گونه حرکت نامناسب وی را ثبت و یادداشت کرده و در گزارش‌های خود انعکاس می‌دادند. دیوانه در چنین شب‌نشینی‌هایی همچون بیگانه و میهمان ناشناسی بود که با نفی اعماق خود، از رهگذر نگاه دیگران باید نقش سطحی یک شخصیت اجتماعی را ایفا می‌کرد. طبق تحلیل فوکو، در تکنیک نگاه، دیوانگان «صرفاً بر مبنای ظواهرشان قضاوت نمی‌شدند بلکه هر آنچه که آن‌ها علیرغم وجودشان امکان داشت لو دهند و افشا کنند [نیز در ارزیابی آن‌ها دخیل بود].»^۱

فوکو نتیجه می‌گیرد که از طریق این سازوکارها، «دیوانه مجبور می‌شد خود را در برابر چشمان خرد همچون بیگانه‌ای کامل، یعنی بیگانه‌ای که بیگانگی‌اش محسوس نیست، به ابژه (موضوع) تبدیل کند. شهر خرد تنها با این شرط و به بهای تسلیم شدن دیوانه به موجودی بی‌نام و نشان [بود] که به وی خوشامد می‌گفت [و او را در خود می‌پذیرفت].»^۲ بنابراین آزادی بیمار که هر دم در معرض نگاه خرد قرار داشت تهدید می‌شد.

طبق تحلیل فوکو، در تیمارستان توک، جنون مدام زیر نگاه دیگران در معرض نظارت و قضاوت قرار می‌گرفت. بدین ترتیب در تیمارستان شرایط پدیدار شدن علم روان‌شناسی جنون و بیماری‌های روانی فراهم شد. این علوم تنها به مشاهده و طبقه‌بندی بیماری و عوارض آن می‌پرداختند. در این‌جا میان تفکر پزشکی و دیوانگی مناسبات جدیدی برقرار شد و به واسطه این موقعیت جدید پزشک بود که اساساً پیدایش مفهوم بیمار روانی ممکن گشت. از آن پس، پزشک و بعد از آن در قرن نوزدهم روان‌پزشک، مبدل به چهره اصلی شد که بیمار را می‌پذیرفت، رفتار و حرکات وی را مشاهده و گواهی می‌کرد و برای آن‌ها گزارش می‌نوشت و پرونده می‌ساخت و به تدریج نظام اداری-پزشکی جدیدی بنیان گذاشته شد. در واقع روان‌پزشکان، مرجع اصلی تصمیم‌گیری و داوری و نظارت در مورد

1. Ibid

2. Ibid: 249-250

وضع روانی بیماران شدند.^۱ به عبارت دیگر، تمام تکنیک‌هایی که در تیمارستان‌ها اعمال می‌شد همچون ابزاری در اختیار پزشک قرار گرفت تا به وسیله آن بیمار به ابژه‌ای محض در دستان پزشک بدل شود و تحت سلطه و انقیاد او قرار گیرد.

سازوکار تیمارستان پینل نیز مجهز به مجموعه دقیقی از ابزارها و تکنیک‌ها و روش‌هایی بود که روی دیوانه اعمال می‌شد. بنا به تحلیل فوکو، پینل در تیمارستان خود، از طریق اعمال سه ابزار سکوت، بازشناخت [خود] در آینه و قضاوت دائمی [خود]، دیوانه را تحت مراقبت و قضاوت و تنبیه دائمی قرار می‌داد تا دیوانه از حیث اخلاقی و اجتماعی هنجارپذیر گردد و در نتیجه بتواند آزاد شود. برای فهم درست مقصود پینل لازم است این سه ابزار یا تکنیک را که ظاهراً روش درمان بیمار بودند اما در نهایت دیوانه را در تیمارستان به ابژه دانش و سوژه منقاد بدل کرده‌اند، به اختصار شرح دهیم.

تکنیک سکوت^۲. با قطع گفتگوی میان خرد و دیوانگی، دیوانه با سکوت مطلق دیگران تنها و منزوی شد. هدف از این سکوت و بی‌اعتنایی دیگران، این بود که دیوانه با حقیقت خود روبرو شود، حقیقتی که دیگر به رسمیت شناخته نمی‌شد. دیوانه در این تکنیک، کم‌کم خود را خطاکار و گناهکار می‌دانست و شرمسار می‌شد.^۳

تکنیک بازشناخت در آینه^۴. در تیمارستان پینل، دیوانه در معرض نگاه خود قرار می‌گرفت. به گفته فوکو، «دیوانه خود را نظاره می‌کرد، [و خود] توسط خود نظاره می‌شد - موضوع و ابژه ناب نمایش و فاعل و سوژه مطلق آن»^۵.

در این تیمارستان، به هر کدام از دیوانگانی که از مشکل یکسانی برخوردار بودند به طور جداگانه گفته می‌شد که تو سالمی و درست می‌گویی و حق با توست اما بقیه دیوانه‌اند. به همین دلیل ابتدا دیوانه از این تجلیل مغرور می‌شد و بقیه دیوانگان را تحقیرآمیز نگاه می‌کرد. این چنین دیوانه به تماشای جنون دیگران فراخوانده می‌شد. دیوانه با نگاه کردن به دیگر دیوانگان که ادعاهایشان را مبالغه‌آمیز و مضحک می‌خواند، همچون آینه‌ای به تدریج تصویر دیوانگی خود را در آن‌ها بازشناخت. این چنین بود که به گفته فوکو، «با واهی خواندن ادعای دیوانه دیگر، که موضوع نگاه (ابژه) او بود، واهی بودن پندار خود را نیز می‌پذیرفت و حس استوار حاکمیتش، در مقام فاعل (سوژه) در

۱. ضیمران ۱۳۹۰: ۷۰

2.Silence

۳. فوکو ۱۳۸۸: ۲۵۷-۲۵۹

4.Recognition by Mirror

4. Foucault 1965: 262

اصغر واعظی، عاطفه صاحب‌قدم

هم می‌شکست. او بی‌رحمانه و بی‌اغماض خود را می‌نگریست و در میان سکوت نمایندگان خرد که کاری نمی‌کردند جز آن‌که این آینه هولناک را در برابرش گیرند، خود را در آینه می‌دید و به طور عینی به دیوانگی خویش پی می‌برد... [از همین رو، در این] بازی نگاه‌های متقابل که در آن دیوانه تنها خود را می‌دید، حقیقت از طریق غافلگیر کردن دیوانه به او القا می‌شد.»^۱

به این طریق، دیوانه نمایش بی‌خردی تحقیر شده خود را نظاره می‌کرد. به نظر فوکو، نتیجه این تکنیک این بود که دیوانه حتی در خلوت خود هم آزادی‌اش را از دست داد چرا که مدام اسیر نگاه خویش گردید و به موضوع شناخت خود بدل شد.

تکنیک قضاوت دائمی^۲ در دو روش یا تکنیک قبلی، دیوانه درون خویش خود را قضاوت می‌کرد اما این روش دیوانه را در خارج از وجود خویش نیز در معرض یک قضاوت همیشگی قرار می‌داد. پینل قصد داشت تیمارستان خود را مانند یک دادگاه و یا یک دستگاه قضایی کوچک اداره کند. مرجع قضایی تیمارستان تنها خودش بود و از مرجع دیگری دستور نمی‌گرفت. حکمی که در آن صادر می‌شد درونی و نهایی بود و برای مجازات هم از ابزار خاص خود استفاده می‌کرد. برای کوچک‌ترین رفتار نامناسب دیوانه، یک دادگاه نمایشی با تمام جنبه‌های وحشتناک و قساوت‌آمیز آن و تمام لوازم مورد نیازش مانند قاضی، جلال و... ترتیب داده می‌شد و دیوانه در آن محکوم و مجازات می‌گردید. بدین نحو دیوانه همواره خود را تحت مراقبت و قضاوت می‌دید که از هر سو احاطه شده بود و احساس محکوم بودن او را رها نمی‌کرد.

فوکو برداشت‌های مرسوم از پیشرفت و آزادی دیوانه و نیز تشخیص بیماری و درمان آن‌ها در تیمارستان‌های توک و پینل را رد کرد. برعکس وی اعتقاد داشت که دیوانه در قرن نوزدهم در نظامی دیگر یعنی در «نظام پاداش‌ها و تنبیه‌ها» به بند کشیده شد و اسیر و منقاد گردید. به زعم وی، «تیمارستان عصر پوزیتیویسم که افتخار پینل تأسیس آن بود، قلمرو آزاد مشاهده، تشخیص و درمان نیست؛ [بلکه] آن مکانی قضایی است که در آن فرد متهم، قضاوت و محکوم می‌شود.»^۳

بعد از روان‌کاوی فروید شاید بتوان گفت که اتاق روان‌کاو نظم نوینی بود که جایگزین نهاد تیمارستان شد و بیمار این بار هم با تکنیک‌های نوین اقرار و اعتراف به موضوع دانش

۱. فوکو ۱۳۸۸: ۲۶۱

2. Perpetual Judgment

3. Foucault 1965: 269

روان‌کاوی و نقطه اعمال قدرت وی تبدیل شد.

پس در این بخش توضیح دادیم که چگونه از طریق کردارهای تقسیم‌گر مجنون/عاقل که به نحوی شیوه عملکرد تکنیک‌های قدرت/دانش‌اند، افراد بدل به سوژه منقاد شده و تحت انقیاد و سلطه قرار می‌گیرند. البته هر چند افراد حاشیه‌ای نظیر دیوانگان بیشتر در معرض این کردارهای تقسیم‌گر که تکنیک انقیاد و سلطه‌اند قرار می‌گیرند اما به دلیل انتشار این تکنیک‌ها در پیکر اجتماع، «هر فرد دیگری که بهنجار باشد به طور غیرمستقیم در معرض تمایز متقابل با آن‌ها قرار می‌گیرد. انقیاد از طریق «کردارهای تقسیم‌گر» عمل می‌کند»^۱ و در نهایت به این ترتیب افراد بدل به سوژه منقاد می‌گردند.

۳. کردارهای تقسیم‌گر بزهار/بهنجار و شکل‌گیری سوژه منقاد

به نظر فوکو، تقابل دوگانه بزهار/بهنجار از جمله مهم‌ترین تقابل‌های دوگانه‌ای است که کردارهای تقسیم‌گر یا سازوکار تکنیک‌های قدرت/دانش با ابژه‌سازی و اعمال بر افراد، آن‌ها را تحت سلطه و انقیاد درمی‌آورند. در این مبحث تمرکز فوکو بر قدرت انضباطی است که با کاربرد دقیق تکنیک‌های دانش و قدرت خود، می‌خواهد انسان بهنجار را شکل دهد.

ابزارها و تکنیک‌های انضباطی، در سراسر پیکر اجتماع انتشار یافته است و در برخی نهادها نیز به کار گرفته می‌شود اما فوکو در این قسمت تمرکز خود را بر چگونگی عملکرد تکنیک‌های انضباطی در نهاد زندان قرار می‌دهد؛ زندانی که در اواخر سده هجدهم و آغاز سده نوزدهم به شکل اصلی مجازات تبدیل شد. بعدها این تکنیک‌های انضباطی برای اداره افراد و جمعیت‌ها به کار بسته شدند و به ضوابط کلی سلطه تبدیل گشتند.

از این رو، مباحث فوکو از مجازات همچون نمونه‌ای ملاحظه می‌شود تا سندی باشد دال بر این که روابط دانش و قدرت در مورد انسان‌ها انباشته می‌شود و آن‌ها را به ابژه بدل می‌کند، و از این طریق آنان را به صورت سوژه (مثل تبهار، بزهار، شهروند خوب و...) و نیز به صورت ابژه دانش برای علوم انسانی درمی‌آورد.^۲ فوکو در نهایت می‌خواهد به این مسأله پاسخ دهد که کردارهای تقسیم‌گر بزهار/بهنجار چگونه آدمیان را به سوژه منقاد تبدیل می‌سازد؟

مطابق با تحلیل فوکو، برای رسیدن به انضباط، چهار تکنیک اساسی لازم بود: توزیع افراد در مکان، کنترل فعالیت‌ها و حرکات افراد، استفاده بهینه از زمان افراد و ترکیب

اصغر واعظی، عاطفه صاحب‌قدم

نیروها. به نظر او، قدرت انضباطی از طریق این تکنیک‌ها، جمعیت‌های متحرک، درهم برهم و بی‌فایده بدن‌ها را تفاوت‌گذاری و تحلیل کرده و آن‌ها را به صورت کثرت‌هایی از عناصر فردی تربیت می‌کند و با دادن هویت خاص و منفرد به هر یک از آن‌ها، در نهایت انسان را به «بدن‌های مطیع و سر به راهی» تبدیل می‌کند که خمیره اصلی جامعه انضباطی است. انضباط در نخستین اقدام به توزیع افراد در مکان می‌پردازد. «غایت مکان انضباطی از دید فوکو آن است که به شمار بدن‌ها تقسیم شود. این امر محتاج حضور و غیاب مستمر است و نیز محتاج معماری با کارکردی در خور آن. انضباط‌ها با سازمان‌دهی سلول‌ها و مکان‌ها و ردیف‌ها، مکان‌های درهم‌بافته‌ای را هم از لحاظ معماری، هم کارکردی و هم پایگان‌بندی می‌سازند.»^۱ انضباط با توزیع مکانی انسان‌ها، فردیت سلولی را می‌سازد. علاوه بر تقسیم‌بندی مکانی، افراد به لحاظ فعالیت و حرکت نیز باید تحت کنترل قرار می‌گرفتند. برای مثال «برنامه روزانه» در کارخانه‌ها مقررات سختی را برای اوقات رفت‌وآمد، فعالیت استراحت و غذا خوردن وضع می‌کند. انضباط از این طریق فردیت ارگانیک را می‌سازد.^۲

از دیگر تکنیک‌های قدرت انضباطی، به کنترل و اختیار درآوردن زمان است. قدرت توانست با مقتصدانه کردن زمان زندگی و انباشتن آن در شکلی مفید، زمان را به محاصره کامل خود در آورد و از این رهگذر بر انسان‌ها اعمال نفوذ کند. در این تکنیک هم فردیت تکوینی ساخته می‌شود.^۳ آخرین تکنیک اصلی قدرت انضباطی، ترکیب نیروها برای دستیابی به دستگاهی مؤثر و کارا بود که نتیجه آن ساخته شدن فردیت ترکیبی است. بنابراین به این طریق است که به بیان فوکو «انضباط افراد را «می‌سازد»؛ این تکنیک خاص قدرتی است که افراد را هم به عنوان ابژه‌ها (یا موضوعات) و هم به عنوان ابزارهای اجرا و اعمال خود می‌بیند.»^۴

فوکو در ادامه به توصیف و تحلیل سه ابزار و تکنیک ساده قدرت انضباطی می‌پردازد که توسط آن‌ها افراد انسانی تحت سلطه و انقیاد درمی‌آیند. تکنیک نظارت سلسله‌مراتبی.^۵ اعمال انضباط به نحوی با مشاهده و نظارت گره می‌خورد. میان قدرت و رؤیت‌پذیری رابطه نزدیکی وجود دارد. نظارت سلسله‌مراتبی ابزاری است برای رؤیت‌پذیری موضوع قدرت؛ یعنی کسانی که شیوه‌ها و تکنیک‌های انضباطی در

۳. همان: ۱۹۷-۲۰۳

۲. فوکو ۱۳۸۸ الف: ۱۸۷-۱۹۵

۱. گیلایان ۱۳۹۰: ۵۱

4. Foucault 1977: 170

5. Hierarchical Observation

موردشان اعمال و اجرا می‌شود می‌بایست کاملاً قابل مشاهده شوند و از این طریق و نیز از رهگذر تکنیک‌هایی که برای به انقیاد درآوردن انسان استفاده می‌شوند، دانشی نوین درباره انسان به دست می‌آید.^۱ بنابراین مشاهده و نظارت در مورد فردی که انضباط بر آن اجرا می‌شود، اولاً تکنیک و ابزاری است در دست دانشمندان علوم انسانی تا با مشاهده و رؤیت رفتار افراد و ثبت و ضبط آن‌ها بتواند گونه‌های مختلف و مقوله‌بندی‌هایی را شکل دهند و از طریق آن افراد را نشانه و تفاوت‌گذاری کرده و به آن‌ها هویتی خاص اعطا کنند. همچنین این تکنیک ابزاری است در دست قدرت تا از طریق فردیت‌های خاصی که در عرصه دانش مشخص شده، بتواند انسان‌ها را با کمک تکنیک دیگری یعنی تکنیک مجازات بهنجارساز در جهت هنجارمند، مطیع و سربراه شدن دستکاری و اصلاح نماید. به این طریق این تکنیک در شکل‌گیری سوژه منقاد نقش ایفا می‌کند.

مسأله دیگری که در ارتباط با نظارت سلسله مراتبی مطرح می‌شود، مسأله معماری است. معماری، فضای ساختاری، چیدمان مکانی همه مسائلی هستند که می‌توانند منفردسازی، مراقبت، کنترل و نظارت را تقویت کنند و به کمک این تکنیک آیند.

تکنیک مجازات بهنجارساز^۲ طبق استدلال فوکو، در بطن تمام نظام‌های انضباطی، یک «خرده سازوکار کیفی» یا نوعی «خرده مجازات» عمل می‌کند که به موجب آن بخش‌های فزاینده‌ای از حیات که آن قدر مهم نبوده‌اند که در مقررات قانونی ذکری از آن‌ها به میان بیاید، اینک به وسیله قدرت تسخیر می‌شوند. در واقع در بطن قدرت انضباطی خرده مجازاتی تمام عیار در مورد زمان، فعالیت، رفتار، سخن گفتن، بدن و... وجود دارد که بر افراد اعمال می‌گردد. بنابراین با کیفیت و کمیت‌سنجی جزئی‌ترین وجوه رفتار روزمره، تقریباً هر چیزی به طور بالقوه قابل مجازات می‌شد و به این طریق هر فرد خود را در چنگ کلیتی تنبیه‌پذیر-تنبیه‌گر می‌یافت.

با استفاده از این‌گونه روش‌ها، امکان تشکیل پرونده‌ای عینی در مورد هر فردی متصور می‌شد. به گفته فوکو،

«از رهگذر این خرده اقتصاد کیفرمندی همیشگی، تفاوت‌گذاری‌ای عمل می‌کند که تفاوت‌گذاری عمل‌ها نیست، بلکه تفاوت‌گذاری خود افراد، طبیعت‌شان، توانمندی‌شان، سطح یا ارزش‌شان است. انضباط با مجازات دقیق عمل‌ها، «در حقیقت» افراد را قضاوت می‌کند؛ کیفرمندی‌ای که انضباط به کار می‌بندد در چرخه شناخت [یا دانش]

اصغر واعظی، عاطفه صاحب‌قدم

از افراد ادغام می‌شود»^۱

در نهایت به نظر فوکو، هدف مجازات در نظام قدرت انضباطی، نه کیفر دادن است و نه سرکوب کردن بلکه بهنجار ساختن است و انضباط این‌کار را از طریق پنج عمل کاملاً متمایز انجام می‌دهد: مجازات انضباطی، افراد را «مقایسه می‌کند، تفاوت‌گذاری می‌کند، درجه‌بندی می‌کند، یکدست می‌کند و طرد می‌کند»^۲

تکنیک معاینه یا امتحان^۳ که در بطن روش‌های انضباطی قرار دارد از تلفیق و ترکیب تکنیک نظارت سلسله مراتبی با تکنیک مجازات بهنجارساز به دست می‌آید تا «نگاه بهنجارساز» به وجود آید که می‌توان افراد را از طریق آن طبقه‌بندی کرد و مورد قضاوت قرار داد.

به گفته فوکو، امتحان «انقیاد کسانی را که به عنوان ابژه (موضوع) تصور شده‌اند و ابژه کردن (موضوع‌سازی) کسانی را که به انقیاد کشیده شده‌اند، آشکار می‌سازد»^۴ در امتحان [معاینه] شکل جدید قدرت و شکل جدید دانش که هر دو معطوف به افراد هستند با هم پیوند می‌خورند. این پیوند از طریق سه پیامد خاص امتحان [معاینه] صورت می‌پذیرد. اول این‌که امتحان [معاینه]، رؤیت‌پذیری را در اعمال قدرت وارونه کرد. یعنی این‌که در قدرت سنتی، پادشاه قابل رؤیت بود و توده‌ها در تاریکی قرار می‌گرفتند اما در قدرت انضباطی بالعکس است یعنی در این‌جا قدرت خود پنهان می‌شود و برعکس، قربانیان و افرادی که ابژه قدرت‌اند و باید مطیع و فرمانبردار باشند، می‌بایست قابل رؤیت شوند. همین واقعیت مراقبت و رؤیت‌پذیری مستمر و دائمی است که راز تکنولوژی انضباطی را تشکیل می‌دهد. فوکو در این زمینه می‌گوید: «در انضباط، این افراد [سوژه‌ها] هستند که باید دیده شوند... فرد انضباطی در نتیجه دیده شدن بی‌وقفه و در نتیجه رؤیت‌پذیری همیشگی است که به انقیاد درمی‌آید... امتحان مراسم این ابژه کردن است... در این مراسم، افراد [سوژه‌ها] به منزله «ابژه» در معرض مشاهده قدرتی قرار دارند که تنها تجلی آن نگاه‌اش است»^۵

دومین نتیجه و پیامد امتحان [معاینه] این است که فردیت را وارد حوزه اسناد می‌کند. امتحان علاوه بر این‌که افراد را در حوزه نظارت قرار می‌دهد، آن‌ها را در شبکه‌ای از

۱. همان: ۲۲۷

2. Foucault 1977: 183

3. examination

4. Ibid: 231

۵. فوکو ۱۳۸۸ الف: ۲۳۴

نوشته‌ها یعنی در پرونده‌ها و اسناد و گزارش‌های مکتوب نیز جا می‌دهد. این روش‌های ثبت و ضبط موجب سهولت توصیف و تحلیل افراد و گروه‌ها و همچنین شناسایی و طبقه‌بندی خصوصیات‌های آن‌ها می‌شود. از طریق این بایگانی دقیق است که فرد چون ابژه‌ای وصف‌پذیر و تحلیل‌پذیر در این دستگاه نوشتاری، ساخته می‌شود.^۱

در نهایت این‌که، امتحان [معاینه] به کمک تمامی تکنیک‌های اسنادی‌اش و از طریق ایجاد رؤیت‌پذیری و گردآوری مدارک، از هر فرد یک «مورد»^۲ می‌سازد و او را به یک پرونده تبدیل می‌کند. هر فرد «موردی است که ابژه و موضوعی برای شاخه‌ای از شناخت و در آن واحد مقرّی برای شاخه‌ای از قدرت را نیز تشکیل می‌دهد».^۳

در نهایت فوکو، نتیجه می‌گیرد که تکنولوژی خاص قدرت یعنی انضباط، فرد انسانی را چون واقعیتی به منزله عنصر همبسته قدرت و دانش، می‌سازد. لذا فرد مدرن «محصول و موضوع (ابژه) تلاقی و ترکیب خاصی از قدرت و دانش است».^۴ البته روشن است که منظور فوکو از دانش، حوزه علوم انسانی و مراد وی از قدرت، قدرت انضباطی می‌باشد. همان‌طور که پیش از این گفته شد، معماری در قدرت انضباطی نقش مهمی ایفا می‌کند. برج سراسربین^۵ بنام نمونه‌ای از معماری است که از طریق آن تمام تکنیک‌های انضباطی کنترل، نظارت، بهنجارسازی، فردیت‌سازی و امتحان [معاینه] می‌تواند روی افراد انسانی قابل اجرا و اعمال باشد. طبق توصیف بنتام از طرح سراسربین خود، آن ساختمانی است حلقه‌ای در پیرامون و برجی در مرکز. ساختمان پیرامونی متشکل از سلول‌ها است که می‌تواند در هر یک از آن‌ها، یک دیوانه، بیمار، محکوم، کارگر یا دانش‌آموز حبس شود. حال کافی است که مراقبی در برج مرکزی جا گیرد تا با بازی نور و سایه‌ها و نگاه‌ها، به تعداد قفس‌ها، نمایش‌های کوچکی برپا شود. در هر نمایش تنها یک بازیگر وجود دارد، بازیگری فردیت‌یافته و پیوسته رؤیت‌پذیر. بازیگری که نمی‌بیند اما دیده می‌شود. لذا طرح سراسربین بنتام، در واقع، طرح و برنامه‌ای است برای افزایش بازده کاربست قدرت از طریق تنظیم آرایش مکانی افراد بر اساس یک نمودار رؤیت‌پذیری، به نحوی که این تعیین‌ها حاصل شود که هر فرد را در تمام لحظات می‌توان تحت نظارت نامحسوس قرار داد.^۶

۱. همان: ۲۳۶-۲۳۷

2. case

3. Foucault 1977: 191

۴. دریفوس و رابینو ۱۳۸۷: ۲۷۷

5. Panopticism

۶. فوکو ۱۳۸۸ الف: ۲۴۸-۲۵۲

اصغر واعظی، عاطفه صاحب‌قدم

به گفته فوکو، «سراسربین همچون نوعی آزمایشگاه قدرت عمل می‌کند»^۱ یعنی سراسربین، علاوه بر این‌که افراد را تابع قدرت نظارت می‌کند، همچون یک آزمایشگاه نیز عمل می‌کند؛ زیرا مکانی برای تولید دانش درباره انسان‌های تحت نظارت و محلی برای انجام آزمایش و تجربه روی آنان ایجاد می‌کند. بنابراین سراسربین، با ایجاد فضایی برای تولید دانش در مورد انسان‌ها، آن‌ها را به ابژه (موضوع) دانش و با به وجود آوردن مکانی برای امکان قضاوت و اصلاح همیشگی رفتار آنان، افراد انسانی را به سوژه منقاد تبدیل می‌سازد و آن‌ها را تحت انقیاد خود درمی‌آورد.

بنا به تحلیل فوکو، تبلور کامل تکنیک‌های انضباطی و کردارهای تقسیم‌گر بهنجار/بزهکار را در مکانی با عنوان ندامتگاه می‌توان مشاهده کرد. در واقع شکل ساده و بدیهی زندان که بازداشت است، همان «محرومیت از آزادی» است؛ حال در زندان‌های عصر مدرن، یک سری تکنیک‌ها نسبت به این بازداشت اضافه می‌شود که تماماً تکنیک‌هایی از نوع انضباطی‌اند و روی هم‌رفته همین اضافه‌های انضباطی نسبت به امر قضایی است که «ندامتگاه» خوانده می‌شود. به زعم فوکو، دستگاه حبس در این راستا، «به سه طرح بزرگ متوسل شد: طرح سیاسی- اخلاقی انزوای فردی و پایگان‌بندی (یعنی جداسازی محکومان از جهان بیرون و نیز از یکدیگر و قرار دادن آن‌ها در سلول‌های بسته و انفرادی)؛ الگوی اقتصادی نیروی به کار گرفته شده در کار اجباری؛ الگوی تکنیکی- پزشکی درمان و بهنجارسازی. سلول، کارگاه، بیمارستان»^۲

علاوه بر این کارکردها، ندامتگاه به عنوان مکانی برای مشاهده افراد تحت تنبیه نیز در نظر گرفته شد که به تبع، در آن دانشی بالینی در مورد زندانیان شکل گرفت. فوکو مشاهده را به دو معنا می‌داند: «به معنای مراقبت اما همچنین به معنای شناخت از هر زندانی، از رفتار او، از تمایلات عمیق او و از اصلاح تدریجی‌اش؛ زندان‌ها را باید به منزله مکانی در نظر گرفت که در آن دانشی بالینی در مورد محکومان شکل می‌گیرد»^۳ بنابراین برای تحقق این امر، می‌بایست زندانی را زیر نگاه دائمی قرار داد و نظامی از اسنادها و یادداشت‌برداری‌ها را در مورد محکومان ثبت و بررسی کرد. در همین ارتباط، مجرم به منزله ابژه دانشی ممکن ساخته شد. در واقع مجرم به فردی بدل شد که باید او را شناخت. این سازوکار در ندامتگاه باعث پیدایش سوژه جدید بزهکار شد. از این پس بر عهده

۲. همان: ۳۰۸

۱. همان: ۲۵۵

۳. همان: ۳۰۹

تکنیک تنبیهی بود که کوچک‌ترین و بی‌اهمیت‌ترین جزئیات زندگی بزهکار را در قالب دانش بازسازی کند. علل جرم برجسته شد که آن در سرگذشت مجرم یعنی در ساختار روانی، جایگاه اجتماعی و آموزش او مورد جستجو قرار می‌گرفت. بنابراین بزهکار همچون کلافی درهم‌بافته از غرایز، انگیزش‌ها و گرایش‌ها نگرسته می‌شود. این‌گونه بود که به تدریج دانش‌های تحصیلی از بزهکاران چون گفتمان روان‌پزشکی، انسان‌شناسی جرم و رشته جرم‌شناسی به منصفه ظهور رسیدند که با گفتمان کیفری درهم آمیختند.^۱

در نتیجه تکنیک‌های انضباطی ندامتگاه، بزهکار و روح وی، به منزله ابژه و موضوعی برای دانش و همچنین به منزله ابژه و نقطه کاربردی برای قدرت انضباطی درآمد و بزهکار از رهگذر تکنیک بهنجارسازی و اصلاح‌گری قدرت انضباطی به انقیاد کشیده شد. بهنجارسازی و انقیاد، کاملاً در چهارچوب پزشکی و روان‌پزشکی قرار گرفت. هدف از تمام این تکنیک‌های انضباطی، «روحی [است] که باید شناخته شود و انقیادی که باید حفظ شود»^۲

می‌توان نتیجه گرفت که در نهاد ندامتگاه از طریق تمام تکنیک‌های قدرت و تمام تکنیک‌های دانش، سوژه جدید بزهکار زاده می‌شود؛ سوژه‌ای که به ابژه دانش و سوژه منقاد بدل شد و تحت انقیاد قرار گرفت. پس در این بخش توضیح دادیم که چگونه از طریق کردارهای تقسیم‌گر بزهکار/بهنجار که به نحوی شیوه عملکرد تکنیک‌های قدرت/دانش‌اند، افراد به سوژه منقاد تبدیل گردیدند و تحت انقیاد و سلطه درآمدند. البته مانند بخش قبل لازم به تذکر است که هر چند افراد حاشیه‌ای نظیر بزهکاران بیشتر در معرض این کردارهای تقسیم‌گر که تکنیک انقیاد و سلطه‌اند قرار می‌گیرند اما به دلیل انتشار این تکنیک‌ها در پیکر اجتماع، تمام افراد جامعه در معرض آن‌ها قرار دارند. انقیاد از طریق کردارهای تقسیم‌گر عمل می‌کند و در نهایت به این ترتیب افراد بدل به سوژه منقاد می‌گردند.

نتیجه‌گیری

کردارهای تقسیم‌گر، شیوه عملکرد تکنیک‌های قدرت/دانش است. فوکو این تکنیک‌های سلطه-مشاهده را به عنوان نمونه در دو نهاد تیمارستان و زندان مورد بررسی و تحلیل قرار داد. در این نهادها، علوم انسانی با مشاهده رفتار افراد، آن‌ها را بررسی، ارزیابی، ثبت و ضبط کرد و از طریق دسته‌بندی و تفاوت‌گذاری، گونه‌های مختلفی را در هر عرصه تشخیص داد که از رهگذر آن انسان‌ها نشانه‌گذاری و منفرد شده و دارای هویت و فردیت

اصغر واعظی، عاطفه صاحب‌قدم

خاص خویش گردیدند. قدرت انضباطی نیز بر اساس برداشت علوم انسانی از امر بهنجار، افراد را حبس کرده و کنترل و نظارت نمود تا با به کارگیری تکنیک‌های سلطه‌گر خود، نابهنجاری‌ها را اصلاح و انسان بهنجار را تحویل جامعه دهد.

پس کردارهای تقسیم‌گر، تکنیک‌های سوژه ساختن افراد یعنی تکنیک‌های سلطه و انقیادند. اگرچه اعمال این تکنیک‌ها در مورد افراد حاشیه‌ای چون مجنون و مجرم روشن‌تر است اما تمامی افراد انسانی در معرض این تکنیک‌ها قرار دارند چرا که این تکنیک‌ها در سراسر پیکر جامعه منتشر شده‌اند. فوکو اگرچه تحلیل خود از کردارهای تقسیم‌گر را به دلیل داشتن زمینه تحلیلی مناسب با تمرکز بر نهادها پیش می‌برد اما این‌گونه نیست که وی کاربرد این کردارها و تکنیک‌ها را منحصر و محدود در نهادهای تخصصی بداند. بلکه برعکس، سازوکار این کردارها و تکنیک‌ها را وجه شایع کلیه جوامع مدرن می‌داند. به گفته هیندس «جزئیات زندگی هر سکنه‌ای در پرونده‌های بسیاری از ارگان‌های دولتی و خصوصی ثبت و ضبط شده، بیشتر رفتار آن‌ها در معرض مشاهده و تنظیم مداوم و روزمره قرار دارد، و اطلاعاتی که به این طریق کسب می‌شود نوعاً در تلاش به منظور نفوذ بر رفتار آن‌ها به کار گرفته می‌شود.»^۱ لذا به نظر فوکو این تکنیک‌های انضباطی در تمامی حیطه‌های روابط اجتماعی و در سراسر پیکر اجتماع تکثیر و انتشار یافته و ساری و جاری است.

فوکو کوشش می‌کند تا با این تبیین نشان دهد که چگونه افراد انسانی در جوامع مدرن غربی از طریق ابژه شدن کردارهای تقسیم‌گر، توسط تکنیک‌های قدرت/دانش محاصره می‌شوند و همچون موضوعی برای دستکاری لحاظ می‌گردند. هدف این تکنیک‌های سوژه‌ساز، ساختن انسانی بهنجار، انسانی مفید از حیث اقتصادی و مطیع از حیث سیاسی و یا انسان همچون بدنی رام و سربه‌راه است. به این ترتیب، از طریق این ابژه‌سازی است که انسان بدل به سوژه منقاد می‌گردد و تحت سلطه و انقیاد درمی‌آید.

اما در پایان پرسش‌هایی را می‌توان مطرح کرد: هنگامی که فوکو می‌گوید سازوکار کردارهای تقسیم‌گر یا تکنیک‌های قدرت/دانش در سراسر پیکر اجتماع ساری و جاری است، آیا این قدرتی که همه جا هست و از همه جا می‌آید قدرت مطلق غلبه‌ناپذیر است و همه چیز را قبضه و احاطه کرده است؟ «آیا در رویکرد فوکو به قدرت اساساً جایی برای فرد انسانی و فاعلیت او باقی می‌ماند یا این‌که [در تحلیل او] انسان‌ها صرفاً به سوژه

منقادسازی بدل می‌شوند و نمی‌توانند از خود مقاومتی نشان دهند؟^۱ اگر بر این باور باشیم که فوکو به مقاومت و عاملیت انسان اعتقاد دارد، این مقاومت از کدام فاعل سر می‌زند؟ آیا این مقاومت از همان فردیت‌ها و هویت‌های ویژه تحمیل شده بر نمی‌خیزد که به گفته فوکو قدرت از طریق آن ما را به انقیاد درمی‌آورد و فوکو نیز برای رهایی از سوژه شدگی خواهان نفی و امتناع از آن‌هاست؟ آیا سوژه مقاوم از درون سوژه منقاد زاده می‌شود؟ آیا به این طریق نمی‌توان گفت که بازی مقاومت در زمین قدرت صورت می‌پذیرد؟ اگر این ادعا درست باشد آن‌گاه رهایی چه معنایی پیدا می‌کند؟ این‌ها پرسش‌هایی است که باید پاسخ آن‌ها را از تفحص در آثار فوکو طلب کرد. ■

فهرست منابع

- اسمات، بری، *میشل فوکو*، حسن چاوشیان و لیلا جوافشانی، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۵.
- خالقی دامغانی، احمد، *قدرت، زبان، زندگی روزمره در گفتمان فلسفی-سیاسی معاصر*، تهران: نشر گام نو، چاپ دوم، ۱۳۸۵.
- دریفوس، هیوبرت و رابینو، پل، *میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنیوتیک*، حسین بشیریه، تهران: نشر نی، چاپ ششم، ۱۳۸۷.
- دکارت، رنه، *تأملات در فلسفه اولی*، احمد احمدی، تهران: انتشارات سمت، چاپ پنجم، ۱۳۸۵.
- سایمونز، جان، *فوکو و امر سیاسی*، کاوه حسین‌زاده راد، تهران: انتشارات رخداد نو، ۱۳۹۰.
- شرت، ایون، *فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای: هرمنیوتیک، تبارشناسی و نظریه انتقادی از یونان باستان تا قرن بیست و یکم*، هادی جلیلی، تهران: نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۹۰.
- صادقی، فاطمه، *زنان، قدرت و مقاومت در ایران پس از انقلاب*، لندن: نقش زنان و قوانین در جوامع مسلمان، ۲۰۱۱.
- ضیمران، محمد، *میشل فوکو: دانش و قدرت*، تهران: نشر هرمس، چاپ ششم، ۱۳۹۰.
- علیا، مسعود، *کشف دیگری همراه با لویناس*، تهران: نشر نی، ۱۳۸۸.
- فوکو، میشل، مقاله سوژه و قدرت، مندرج در کتاب «تئاتر فلسفه: گزیده‌ای از درس‌گفتارها، کوتاه‌نوشت‌ها، گفت‌وگوها و...»، نیکو سرخوش، افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۹۰.
- فوکو، میشل، *مراقبت و تنبیه: تولد زندان*، نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی، چاپ هشتم، ۱۳۸۸ الف.
- فوکو، میشل، مقاله حبس بزرگ، مندرج در کتاب «کوگیتو و تاریخ جنون»، میشل فوکو و ژاک دریدا، فاطمه ولیانی، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۸ ب.
- فوکو، میشل، *تاریخ جنون در دوران کلاسیک*، فاطمه ولیانی، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۸ ج.
- گیلاسیان، روزبه، *فلسفه در خیابان: عبور از فوکو و بودریار*، تهران: انتشارات روزبهان، چاپ دوم، ۱۳۹۰.
- موری، میگوئل، مقاله درباره سبک فلسفی میشل فوکو: درآمدی به نقد بهنجار (طبع سلیم

و عقل صحیح)، افشین خاکباز، مندرج در کتاب «نیچه، فروید، مارکس»، میشل فوکو، تهران: انتشارات هرمس، چاپ سوم، ۱۳۸۸.

میلر، پیتر، سوژه، استیلا و قدرت در نگاه هورکهایمر، مارکوزه، هابرماس و فوکو، نیکو سرخوش و افشین جهانزاده، تهران: نشر نی، چاپ دوم، ۱۳۸۴.

هیندس، باری، گفتارهای قدرت از هابز تا فوکو، مصطفی یونسی، تهران: نشر و پژوهش شیراز، ۱۳۸۰.

Foucault, Michel, *Madness and Civilization (A History of Insanity in the Age Of Reason)*, Translated from the French by Richard Howard, New York: Vintage Books, 1965.

Foucault, Michel, *Discipline & Punish: The Birth of the Prison*, Translated from the French by Alan Sheridan, New York: Vintage Books, 1977.

Foucault, Michel, *Truth and Power: Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writing 1972-1977*, Edited by Colin Gordon, Translated by Colin Gordon and Others, New York: Pantheon Books, 1980.

Rainbow, Paul, *the Foucault Reader*, New York: Pantheon Books, 1984.